

## صلح در پرده ابهام

نوشته قدوس زریر

ناصر خسرو می گوید: ناکس به تو جز محنت و خواری نرساند — گرتو به مثل بر فلک راه رسانیش

وضع سیاسی - امنیتی افغانستان همچنان بجز و وخیم است. دود باروت، صدای مهیب انفجار و صفیر گلوله ها همه روزه در فضای کشور می پیچد که در لابلای شماری از انسان ها به کام مرگ فرو می روند. بی ثباتی سیاسی، نبود امنیت جانی، فساد، اقتصاد بیمار، غارت دارایی های عامه، مافیای تریاک، حملات انتحاری، سرقت های مسلحانه در شهرهای بزرگ و رخدادهای مشابه دیگر از چندین دهه بدینسو وجه تسمیه حیات روزانه شهروندان افغانستان محسوب می گردد. تنها برشمردن این وقایع ذهن آدم را خدشه دار می سازد پس مبرهن است که در چنین حالت صلح نیاز اساسی و مبرم جامعه به شمار رفته و هر شهروند زندگی در آرامش را آرزو می برد. اما پرسش اینست که چگونه و بواسطه چه کسی؟ آیا آدم های که دهشت افگنی، سلطه جویی و نیرنگ را در سرشت دارند می توانند صلح و آرامش بیاورند؟

عده ای این روزها در دوحه برای «مذاکرات صلح بین الافغانی» گردهم آمده اند. واژه ترکیبی مذاکرات بین الافغانی در نگاه اول تشبیه بزرگی را بیان می دارد که پیامدش باید بیرونرفت کشور از بحران مزمن دهه های اخیر باشد. آیا واقعا چنین است؟ موضوع را بطور فشرده به بررسی می گیریم:

نخست بین الافغانی نامیدن این مذاکرات سوال برانگیز است. وقتی حرف بین الافغانی مطرح می گردد باید نماینده های با صلاحیت تمام افسار و ساختار های سیاسی و اجتماعی جامعه افغانی در آن سهیم باشند، در حالیکه اگر به گروه های مذاکره کننده توجه صورت گیرد همه افرادی اند که هویت آشکار دارند، آنها نه از منافع مردم بلکه از منافع خود نمایندگی می کنند. بازیگر یکسو گروه تروریستی طالبان است و سوی دیگر را افراد رژیم جمهوری اسلامی که عمدتاً منشا جهادی دارند تشکیل می دهند. شمولیت یکی - دو تکنوکرات نه چندان باتام در ترکیب هیئت رژیم جز یک عمل نمایشی به رسم رعایت نصاب چیز دیگری نیست. هردو گروه که حالا به معامله گران اصلی در بازی های سیاسی افغانستان مبدل شده اند در وحشت، خونریزی و چپاول سابقه مسجل داشته برگ های تاریخ معاصر کشور را بقدر کافی سیاه کرده اند. پس بحق می توان این نمایش را نه بین الافغانی بلکه بین الطالبی - جهادی نامید.

طالبان که عمدتاً بی سواد و پرورش یافته مدارس دینی پاکستان اند کمترین آگاهی پیرامون شیوه دولتداری، زندگی مدنی و دست آوردهای تمدن بشری ندارند. آنها در دوره امارت اسلامی شان در اواخر دهه نود میلادی بربریت قرون اوسطایی ناشی از تراوش فکری خود را با تمام طول و عرض آن به نمایش گذاشتند. از پی حادثه سپتمبر 2001 و هجوم ناتو در افغانستان خوشبینی های در جهت رهایی کشور از دهشت افگنی گروه طالبان بوجود آمد که دیرپا نبود. دیری نگذشت که این خوشبینی ها به یاس مبدل گردید. دلیل انکشاف ناگوار اوضاع در استقرار حاکمیت ناپاک و فاسد از یکجانب و خطاهای بی حدود مرز نیروهای نظامی امریکا از جانب دیگر نهفته است که در واقع بستر مناسبی را برای برآمد دوباره طالبان بوجود آورد. در نتیجه آنها بار دیگر خود را بسیج نموده توانستند در سالهای اخیر بخشهای قابل ملاحظه ولایات شرقی، جنوبی، جنوب غربی و حتی مناطقی را در ولایات مرکزی و شمالی افغانستان زیر اشغال در آورند. آنها در حالیکه تا هنوز به اندیشه های متحجر، ضد انسانیت و ضد تمدن پابند اند به عنوان برنده احتمالی میدان مطرح خواهند بود و اگر دوباره صاحب و یا شریک قدرت سیاسی گردند همان بلای را بر سر مردم خواهند آورد که در دوره امارت شان آوردند.

مجاهدین که نقش محوری را در حلقه نمایندگی رژیم و بیرون آن ایفا می نمایند زندگینامه بهتر از طالبان ندارند. آنها در دوره دولت اسلامی شان در اوایل دهه نود میلادی ده ها هزار انسان را به قتل رسانیدند، کابل را به مخروبه مبدل ساختند و دارایی های دولتی و ثروت ملی را به یغما بردند. از پی فرار طالبان از کابل در اواخر سال 2001 بجای اینکه رهسپار دادگاه جنایات جنگی شوند نشست بن براه انداختند، به حمایت ناتو «جمهوری اسلامی» برپا کردند و بار دیگر بر شانه های مردم افغانستان سوار شده زور گفتند و زر اندوختند. اثرات کارنامه های سیاه مجاهدین در هر شهر و ده، هر کوچه و پسکوچه کشور به روشنی نمایان است.

به قول فردوسی:

بدو گفت کای ناکس بی خرد — ترا مردم از مردمان نشمرد

بدو گفت کای ناکس بی هنر — چرا کردی این بوم زیروزبر

حالا که بار دوم ستون های قدرت جهادی ها بوسیله طالبان به لرزه افتاده و راندن از قصرهای مجلل تهدید شان می نماید سعی دارند تا بمانند و به پایه های قدرت خود ایقا بخشند. صلح واقعی و منافع مردم افغانستان برای آنها به پیشیزی نمی ارزد. آنها پست های بلند دولتی در رژیم کنونی را نه به مقصد خدمت به مردم بلکه با هدف ثروت اندوزی تصاحب نموده اند.

همین حالا که گفتگوها هنوز در مرحله آغازین قرار دارند تردیدهای فراوانی در انکشاف و ثمربخشی آن به ملاحظه می رسد. طالبان از یک جانب عقب میز مذاکره نشسته اند ولی همزمان حملات خود را علیه مواضع حکومت ادامه می دهند. آنها تنها در روز نخست مذاکرات در بیست ولایت بر اهداف دولتی حمله ور شدند. چنین برمی آید که طالبان نه به قصد دستیابی به صلح به دوحه رفته اند بلکه سعی دارند تا احیای امارت اسلامی شان را بر رژیم حاکم تحمیل نمایند.

وضع رژیم درین مذاکرات نیز از نظم لازم برخوردار نیست چونکه تا هنوز نتوانسته است معضله نمایندگی خود را کاملا حل نماید. شماری در حالی به نمایندگی از حکومت وارد مذاکره شده اند که برخی دیگر در وجود تنظیم های جهادی بصورت مستقل با طالبان در ارتباط اند.

حالت کنونی این مذاکرات بیانگر اقدام جدی سیاسی نبوده بلکه به دادوستدی می ماند که ویژه روز بازار است. طالبان پیش از اینکه به مسایل مهم باندیشند می خواهند دختران و پسران را در دانشگاه ها از هم جدا سازند. هنوز روشن نیست که گفتگوها چه مسیری را می پیمایند اما هویداست که به نفع صلح و امنیت نخواهند انجامید چون هریکی از طرف های معامله اهداف و منافع خود را دنبال می نماید. اگر آنها دست کم طوری باهم کنار آیند که قتل و کشتار کاهش یابد در آنصورت این پروسه می تواند حرکتی به جلو تلقی گردد.

اداره امریکا در جایگاه حامی و متصدی نمایش دوحه به سرنوشت مردم افغانستان نمی اندیشد بلکه سعی دارد تا ازین روند به عنوان وسیله تبلیغاتی در انتخابات ریاست جمهوری استفاده نماید بنانا بر طرفین فشار خواهد آورد تا به یک توافق نایل آیند. چگونگی انکشاف وضعیت سیاسی - امنیتی بعد از انجام مذاکرات برای حکومت امریکا اولویتی نخواهد داشت. در نتیجه نمایش دوحه نه برای تامین صلح در افغانستان بلکه برای ابرار سازی انتخاباتی ترامپ برگزار شده است.

کشورهای اروپایی که به ثمر دهی این مذاکرات اطمینان کامل ندارند در قبال آن رفتار احتیاط آمیز نموده اند. غیبت نیروهای مترقی و دموکراتیک در فرایند رخدادهای جاری افغانستان نگران کننده و در خور تامل است. یکی از دلایل مهم این غیبت در اشتباهات این نیروها نهفته است. بعد از فروپاشی امارت اسلامی طالبان همینکه حاکمیت جهادی بار دیگر عرض وجود کرد، روشن بود که افغانستان در مسیر سالم سیاسی سوق داده نخواهد شد اما این نیروها بجای استفاده از فرصت و ایجاد تشکل نیرومندی به عنوان گزینه مناسب در رقابت سیاسی با جهادی ها به مقصد اثرگذاری بر روند حوادث، به تک روی پرداختند. شماری منافع مردم را پشت پا زده خواستند در حاکمیت شریک شوند. آنها بدینترتیب مرتکب جفای بزرگی در حق رنجبران جامعه گردیدند. شماری دیگر با تشکیل حلقات و گروه های پراکنده بر مبنای تعلقیات به جناح ها و جریان های سابق، استفاده ناجایز از نام رهبران سابق ح د خ ا، هواخواهی افراد معین و پیوندهای قومی و زبانی نه تنها کل روند ترقی خواهی را به کجراهه بردند بلکه سر راه آنها که احیای جنبش مترقی و دموکراتیک را رسالت خویش می پنداشتند مانع تراشیدند. چنین حالت ظهور حرکت سراسری نسل نوین ترقیخواهان را نیز باز داشت. به صراحت می توان اذعان نمود که در وضعیت کنونی میدان فعالیت های موثر سیاسی در افغانستان از وجود نیروهای مترقی تخلیه شده است. یک اعتراف تلخ اما واقعی. حالا سرنوشت افغانستان تمام عیار در گرو مجاهدین و طالبان افتاده، آینده آن تیره و تار است. آنچه وضاحت دارد اینست که تا هنگام استقرار حاکمیت مسنول، عاری از مجاهد، طالب و فساد با یک دستگاه نظامی، انتظامی و امنیتی نیرومند و حرفه ای از صلح و امنیت خبری نخواهد بود.